



حکما و فلاسفه را به عقل قدسی راهی نیست/ پیغمبر(ص) واجد بالاترین مرتبه عقل است

پیغمبر نه تنها واجد بالاترین مرتبه قوه متخیله بلکه بهره‌مند از برترین مرتبه عقل، یعنی عقل قدسی است که حکما و فلاسفه را به آن راهی نیست.

تحلیل عقلانی وحی با تأکید بر آرای ملاصدرا

حکما و فلاسفه را به عقل قدسی راهی نیست/ پیغمبر(ص) واجد بالاترین مرتبه عقل است

پیغمبر نه تنها واجد بالاترین مرتبه قوه متخیله بلکه بهره‌مند از برترین مرتبه عقل، یعنی عقل قدسی است که حکما و فلاسفه را به آن راهی نیست.

به گزارش خبرگزاری فارس - زهره برقعی (استادیار گروه فلسفه دانشگاه قم): فیلسوفان اسلامی برای تبیین امکان عقلی وحی و ارتباط انسان با عالم ملکوت، فرضیه تحلیل عقلی وحی را ارایه کرده‌اند. در این تحلیل وحی نبوی دریافتی ممتاز و منحصر به فرد دانسته شده که با ابزارهای متعارف قابل شناخت نیست. در تبیین عقل وحی، نخست روح قدسی پیامبر به عالم عقل صعود و بعد از ادراک معانی و حقایق امور، وحی را دریافت می‌کند، سپس در مقام نزول (ابلاغ)، آن معانی در مرتبه خیال تجسم یافته و سرانجام مدرکات عقلی پیامبر در مرتبه حس بشکل الفاظ و اصوات در گوش او احساس و بر زبان وی جاری می‌شود.

ادراک حقایق وجودی، حضوری و فردی است، از اینرو شک و تردید در آن راه ندارد و دیگران را نیز به آن راهی نیست. بیشتر فیلسوفان اسلام براین باورند که مقام نبوت و گرفتن وحی نیز ازاین سنخ است، یعنی نه اکتسابی بلکه اعطایی است هرچند ممکن است بعضی مقدمات آن اکتسابی باشد.

*تحلیل عقلانی وحی

به دلیل نقش بی‌بدیل وحی در زندگی انسان، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده و در طی قرن‌های متمادی حکما و فلاسفه از جهات گوناگون - علمی و فلسفی به بحث و نظریه‌پردازی درباره آن پرداخته‌اند. در تحلیل وحی، سخن از واقعیت، ماهیت و چیستی وحی است. پدیده وحی پدیده‌ای طبیعی نیست تا ابزارهای متعارف و علمی قابل شناخت باشد بلکه در میان دریافت‌های انسانی معرفتی متمایز و منحصر به فرد است که محصول بکارگیری حس، عقل و دیگر مجاری فهم بشر نیست، وحی دریافتی پنهانی است که برای برخی بندگان خاص خداوند با اتصال به عالم بالا رخ می‌دهد. انسان‌های دیگر از این نوع ارتباط بی‌بهره‌اند و نمی‌توانند حقیقت آن را بشناسند و چه بسا حتی اگر صاحبان وحی آن را برای انسان‌های عادی توصیف کنند، آنها حقیقت آن را در نیابند و جز شبحی از این ارتباط و آن عالم اسرار آمیز نصیبشان نخواهد شد، زیرا خود آن را تجربه نکرده‌اند و آن نیز با الفاظ بشری قابل توصیف نیست.

به رغم این مسئله اما می‌توان تا حدودی از راه آثار، نتایج و اهداف آن را شناخت. حس حقیقت‌جویی نهفته در ذات آدمی همواره تعدادی از اندیشمندان را بر آن داشته تا در صدد برآیند با راهیابی به جهان اسرار آمیز وحی و کشف کیفیت آگاهی و حیانی از برخی زوایای آن پرده بردارند. ارائه تحلیل‌های گوناگون فلسفی، علمی، عرفانی، اجتماعی، روانی و ... حاصل این تلاش‌هاست. در همین راستا فیلسوفان بسیار کوشیده‌اند تا وحی را بنا بر مبانی عقلی تحلیل کنند آنها بر اساس یک سلسله مقدمات، اذعان داشتند که راز تلقی وحی، همان ارتباط و اتصال وثیق نفس و روح پیامبر با عقل فعال است.

*فارابی عقل فعال را منبع حقایق و معارف می‌داند

فارابی بعنوان بنیانگذار فلسفه اسلامی برای پیوند بین عقل و نقل - دین و فلسفه - مباحث وحی و نبوت را در نظر قرار داد. براساس مبانی مشاء، روح انسان برای ظهور و فعلیت استعدادهای خویش در درک حقایق باید از موجود مجردی بنام «عقل فعال« بهره بگیرد. عقل فعال که همان جبرئیل است. منبع تمام حقایق و معارف است. بدینسان، هر چه پیوند روح انسان با عقل فعال مستحکمتر باشد، بهره‌اش از معلومات او نیز افزونتر خواهد بود.

*حرکت جوهری محرک طبیعی حرکت نفس ملاصدرا با آنکه دخالت عقل فعال در سیر معنوی تکاملی نفس و عقل انسانی را قبول

دارد ولی محرک طبیعی و مادی این حرکت نفس را در خود ماده و همان حرکت جوهری و نهادهین ماده می‌داند؛ هر چند گاهی برورش عرفا از این حرکت ذاتی ماده به عشق نفس به نور، خیر و زیبایی مطلق تعبیر کرده و گاهی شوق و عشق هیولا به صورت گفته است که می‌توان آن را به حرکت خلاقانه نفس نیز تعبیر کرد. بنا بر توجیه ملاصدرا، حرکت جوهری نفس با رسیدن به عقل مستفاد پایان نمی‌یابد، زیرا عقل مستفاد و مرحله چهارم حیات معنوی نفس، همان اتصال و اتحاد با عقل فعال یا روح قدسی است، روح انسان با اتحاد با عقل فعال و اقتباس از نور و معرفت آن، به روح قدسی تبدیل می‌شود.

*171#&#؛ عقل قدسی؛ اختصاص به پیامبران دارد فارابی معتقد است اتصال به عقل فعال از دو طریق عقل و خیال برای انسان‌ها میسر می‌گردد، کسی که از طریق نظر، تأمل و عقل به عقل فعال متصل می‌شود حکیم است و اتصال از طریق قوه مخیله طریقی است که پیغمبران پیموده‌اند بتدریج آن را تکمیل کرده‌اند، اما بعضی متکلمان، بویژه غزالی به طعن و نقض آن پرداخته‌اند. غزالی نظر فارابی درباره نبوت را مردود می‌داندست و معتقد بود پیامبر می‌تواند بدون واسطه یا با واسطه فرشته با خدا ارتباط برقرار کند. بدون اینکه به عقل فعال یا قوه متخیله خاص یا هر چیز دیگری که فیلسوفان فرض کرده‌اند، نیازی داشته باشد. مهمترین ایراد تبیین فارابی این است که در آن رفعت و برتری پیامبر بر انسان‌های دیگر نادیده گرفته شده است بلکه مقام حکیم را برتر می‌شمارد. زیرا در حکمت مشاء عقل برتر از خیال است و فیلسوف از طریق عقل به عقل فعال اتصال می‌یابد در حالی که پیامبر از طریق خیال. برای گریز از این اشکال، فیلسوفان بحث «#؛ عقل قدسی؛ را مطرح کرده‌اند؛ عقل قدسی بالاترین مرتبه عقل است که اختصاص به پیامبران دارد و همه قوا و استعدادهای بشر در آن بحد کمال رسیده است.

*پیغمبر دارای برترین مرتبه «#؛ عقل قدسی؛ است

در نظر فیلسوفان، پیغمبر دارای سه شرط اساسی است: روشنی و صفای عقل، کمال تخیل و قدرت اینکه بر ماده خارجی چنان تأثیر بگذارد که در خدمت و اطاعت او در آید، همانگونه که ابدان مردمان تحت اراده و فرمان آنهاست. اگر همه این شرایط فراهم شود، آنگاه پیامبر به درجه آگاهی نبوت رسیده و از «#؛ عقل قدسی؛ برخوردار می‌شود و هر معرفتی را یکباره، بی‌واسطه و بدون تعلیم قبلی، از عقل فعال دریافت می‌کند به این ترتیب، بر همه چیز در گذشته، حال و آینده آگاه می‌شود. افزون بر استکمال عقل پیامبر، قدرت تخیل وی نیز چنان بکمال می‌رسد که آنچه بصورت کلی و مجرد در قلب خویش تصور می‌کند در متخیله وی صورت مجسم، جزئی، محسوس و ملفوظ پیدا می‌کند.

بر این اساس، پیغمبر نه تنها واجد بالاترین مرتبه قوه متخیله بلکه بهره‌مند از برترین مرتبه عقل، یعنی عقل قدسی است که حکما و فلاسفه را به آن راهی نیست. فارابی نیز تصریح می‌کند که پیامبر دارای روح قدسی است، «#؛ انما یلاقیها من القوة البشریة الروح الانسان القدسیة؛ ملاصدرا نیز بر این باور است که فقط روح قدسی قادر به دریافت وحی است؛ «#؛ فاذا توجهت هذه الروح القدسیة...؛ تلقت المعارف الالهیة بلاتعلم بشری؛ وی نزول وحی را چنین تبیین می‌کند.

لاهیجی در گوهر مراد با اینکه کتابی کلامی بشمار می‌رود - نظر فلاسفه در تحلیل عقلی وحی را پذیرفته و بتفصیل از آن بحث کرده است او در بیان حقیقت نبوت و ذکر خواص نفس نبوی می‌گوید: «#؛ هی ان سمیع کلام الله و یری ملائکة الله و یعلم جمیع المعلومات او اکثرها من عندالله و ان یتبعه مادة الکائنات باذن الله؛ یعنی نبوت دارای سه عنصر اساسی است:

1 - وحی و اتصال معنوی با مبدا (شنیدن کلام خدا و رؤیت فرشتگان)

2 - قوه ادراک (علم به تمام معلومات یا بیشتر آنها)

3- قوه تحریک ماده و تأثیر در عالم اجسام (معجزه) سپس در توضیح قوه ادراک می‌نویسد:

ادراک بر دو گونه است: ادراک عقلی و ادراک حسی .. کمال قوه ادراک عقلی آن است که بدون تعلم ادراک کند هر تعقلی که دیگری را به تعلم و نظر ممکن باشد (قوه حدس) کمال قوه جزئی (حس و خیال) بویژه قوه متخیله آن است که - با آنکه بغایت قوی باشد - در نهایت انقیاد و اطاعت بر قوه عقلی باشد بحیثی که هنگام انتقاش و ارتسام نفس به صورت معقولات و اتصال وی به عقل فعال، قوه متخیله بسوی قوه عقلیه منجذب شود، بحدی که هر صورتی که در ذات نفس بعنوان مجرد و کلیت مرتسم شود، مثالی و شبی از او در قوه متخیله بعنوان تمثیل و جزئیت متمثل شود. پس متخیله مدرکات قوه عقلیه را صی از اشخاص انسان در کمال حسن و بهاء که افضل انواع محسوسات جوهری است، و اگر معانی مجرد و احکام کلی باشد بصورت الفاظ مقرر و محفوظ در کمال بلاغت و فصاحت که قالب‌های معانی مجرد است. چون تتبع و ارتسام به صور مذکور در کمال قوه و ظهور بود آن را به حس مشترکات ادا کند، بحیثی مع صورت و ذوات، مرکب به حس بصر و صور الفاظ مدرک به حس سمع گردد و چنان مشاهده شود که شخص در کمال حسن در برابر او ایستاده، کلامی در فصاحت القا می‌کند.

این تصریح‌ها نشان می‌دهد که در نظر صاحب‌نظران تحلیل عقلی وحی، نه تنها فیلسوف برتر از پیامبر نیست بلکه نمی‌تواند به مقام نبوت برسد.

*تحلیل ملاصدرا از وحی

با اینکه صاحب‌نظران این حوزه بی‌شمارند اما برای رعایت اختصار و مجال مقاله، در ادامه بیشتر نظریات ملاصدرا را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، چرا که حکمت متعالیه حاصل سیر تکاملی مکاتب فلسفی گذشته بود و صدرالمتهلین با توجه به آرای پیشینیان و کاستی‌ها، ایرادها و نقدهای وارد بر آن‌ها به تبیین مسئله پرداخته است، افزون بر آنکه در هر بحث آیات و روایات را نیز مدنظر داشته و سعی کرده بین عقل و نقل جمع نماید.

پیش از بیان نظریه صدرالمتهلین یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که او نظریه خود را بصورت کامل و مستقل در یکجا مطرح نکرده، بلکه بشکل پراکنده و در آثار و قسمت‌های مختلف بیان نموده تا اهل فن خود با دقت و تامل در آنها بتوانند به حقیقت امر نایل گردند از اینرو برای دستیابی و فهم دقیق دیدگاه ملاصدرا لازم است مجموع آثار وی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ملاصدرا در مرتبه نخست در صدد تبیین و توجیه سخن فارابی بر آمده و تصریح می‌کند که اگر عقل فعال بر قوه ناطقه انسان افزوده شود، وی حکیم و فیلسوف خواهد شد ولی اگر بر قوه متخیله افزوده کند او نبی می‌شود.

*به نظر صدرا، پیغمبر دارای دو مقام نبوت و حکمت است

هر چند بر اساس این کلام صدرالمتهلین پیغمبر واجد دو مقام نبوت و حکمت است اما گویا جنبه نبوت پایینتر از جنبه حکمت اوست، زیرا واسطه فیض در حکیم عقل است و در پیامبر خیال، بنظر می‌رسد صدرالمتهلین خود به این مطلب تفتن یافته است، از اینرو، در صدد بیان رفعت و برتری مقام پیامبر برآمده و جامعیت دو مقام (عقل و خیال) را سبب برتری بیان می‌کند:

آن کسی که جامع هر دو مرتبه و مأنوس با هر دو عالم است مقام و مرتبه او بالاتر از کسی است که بعلت ضیق صدر (محدودیت وجود) و نداشتن زبان گویا و مبین حقایق، با ارتباط به یکی از دو عالم مذکور از دیگری محبوب و محروم باشد.

در مبدأ و معاد نیز بعد از بیان مطلب بالا می‌گوید: «و هذا الانسان (النبي) هو في اكمل مراتب الانسانية و في اعلى درجات السعادة و يكون نفسه كالمتحدة بالعقل الفعال«؛

معقول و منطقی نیست که تفاوت، رفعت و برتری پیامبر بر حکیم را تنها در داشتن زبان بلیغ و رسا بدانیم از سوی دیگر، بر مبنای حکمت متعالیه، عالم عقل برت و محیط بر عالم خیال است و از آنجا که چش و طفره در عالم هستی محال است، پس هر کسی که توانایی صعود به عالم عقل را یافته، قطعا از عالم میانی خیال نیز گذشته است؛ بنابراین از آن محبوب و محروم نمی‌باشد پس آیا در کلام صدرالمتهلین تنافی و تعارض وجود دارد؟!

از آنچه از ملاصدرا و لاهیجی نقل شد پاسخ اجمالی این اشکال روشن می‌شود اما تفصیل آن را باید در بخش دیگر سخنان وی جستجو کرد آنچه می‌تواند ما را در این امر یاری رساند توجه به سیر صعودی و نزولی انسان از دیدگاه صدرا است.